





دانشگاه معارف اسلامی

پایان نامه کارشناسی ارشد
رشته مدرسی معارف اسلامی
گرایش مبانی نظری اسلام

عنوان:

قلمرو فقه در زندگی اجتماعی بشر

استاد راهنما:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر ابوالفضل ساجدی

استاد مشاور:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید محمود موسوی

نگارش:

محمدحسین بنایی خیرآبادی

۱۳۹۴

کلیه حقوق این پایان‌نامه اعم از چاپ، تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه، اقتباس و...
برای دانشگاه معارف اسلامی محفوظ است، نقل مطالب با ذکر مأخذ بلا مانع است.

تشکر و قدردانی:

با تشکر از اساتید گرامی حجج اسلام دکتر ساجدی و دکتر موسوی که راهنمایی و

مشاوره این پایان نامه را به عهده گرفتند، و نیز قدردانی از استاد دکتر رجبی که

داوری و اصلاح این تحقیق ناچیز را انجام دادند.

چکیده

مسأله‌ی «قلمرو فقه» که در عصر ما اهمیتی دوچندان یافته، از دیرباز نزد متکلمین شیعه به عنوان حدّ-وسط برای اثبات ضرورت بعثت پیامبران و تشریح شرایع مورد استفاده بوده است. در تحقیق حاضر علاوه بر ضمیمه شدن سرفصل‌های متعددی از اندیشه‌های فقهی و اصولی به انبوه مطالب کلامی مرتبط با مسأله‌ی قلمرو فقه، طرحی پیشنهاد شده تا جمیع استدلالات و ادعاها - که تاکنون ذیل نظریات مختلف پراکنده بوده - جایگاهی متناسب با منطق حلّ این مسأله بیابند. این کار با تبویب مباحث در دو بخش «احکام» و «موضوعات» انجام گرفته است. در بخش احکام علاوه بر بحث از مطالبی چون «ماهیت اباحه» و «قاعده‌ی «عدم خلوص واقع از حکم»، تلاش کرده‌ایم در قالب تبیین اقسام مختلف حکم مثل: ثابت و متغیر، ارشادی و مولوی، حکومتی، امضایی و... و با دقت در «مفاد قضایای فقهی»، مسأله‌ی تحقیق را دنبال کنیم. محتوای اصلی بخش موضوعات، بررسی مواردی است که لزوم حضور یا عدم حضور آن در فقه ادعا شده است.

اگر قلمرو فقه مهمترین حوزه از مسأله‌ی «قلمرو دین» باشد، موضوعات سیاسی و اجتماعی نیز مهمترین قسمت از مسأله‌ی قلمرو فقه است. بر همین اساس نویسنده با تأکید بر موضوعات اجتماعی، از یکسو ادعای جدایی فقه از حوزه‌ی عمومی را نقد نموده و از سوی دیگر نشان داده که در سطح ادله‌ی پیشافقه‌ی و الزامات کلامی، تنها می‌توان از حضور فقه در قلمرو اجتماع به نحو موجبه‌ی جزئیة - در مقابل سلب کلی - دفاع کرد، اما تبیین دقیق گستره‌ی فقه را باید به روش‌های درون‌فقه‌ی واگذار نمود؛ چراکه برای هر حکم و موضوعی عملیات اجتهادی مستقل لازم است.

واژگان کلیدی

قلمرو فقه، قلمرو دین، دین و سیاست، موضوعات فقهی، عدم خلوص الواقع عن الحکم، دین و دنیا، انتظار بشر از دین.

فهرست مطالب

۱- فصل اول: مفاهیم و کلیات.....	۱
۱-۱- مباحث واژگانی.....	۲
۱-۱-۱- تعیین مراد از دین اسلام.....	۲
۱-۱-۱-۱- معنای واژه دین در لغت و استعمالات آن در قرآن کریم.....	۲
۱-۱-۱-۲- دین یا ادیان؟.....	۴
۱-۱-۱-۳- وجه تسمیه دین به اسلام.....	۵
۱-۱-۱-۴- مراتب دین.....	۶
۱-۱-۲- تعیین مراد از شریعت.....	۶
۱-۲-۱- شریعت در لغت.....	۶
۱-۲-۲- نسبت سنجی دین و شریعت.....	۷
۱-۳-۱- تعیین مراد از فقه.....	۹
۱-۳-۱-۱- فقه در لغت و اصطلاح.....	۹
۱-۳-۱-۲- جایگاه‌شناسی تعریف فقه.....	۱۰
۱-۳-۱-۳- فقه تاریخی یا فقه معیاری؟.....	۱۱
۱-۲- امور مقدماتی.....	۱۱
۱-۲-۱- طرح مسأله.....	۱۱
۱-۲-۲- ضرورت و فایده مسأله.....	۱۳
۱-۲-۳- پیشینه تحقیق.....	۱۴
۱-۳-۲-۱- جایگاه فقه در رده بندی علوم.....	۱۴
۱-۳-۲-۲- متون فقهی.....	۱۶
۱-۳-۲-۳- مباحث کلامی.....	۱۶
۱-۲- روش تحقیق.....	۲۱
۱-۴-۲-۱- برون دینی یا درون دینی بودن مسأله قلمرو فقه.....	۲۲
۱-۴-۲-۲- تاریخی یا معیاری بودن مسأله قلمرو فقه.....	۲۶
۱-۲- ساختار منطقی تحقیق.....	۲۸
۱-۳- نگاهی به منابع فقه از منظر مسأله جاری.....	۳۱

- ۱-۳-۱. کتاب ۳۲
- ۱-۳-۲. سنت ۳۴
- ۱-۲-۳-۱. قلمرو حجّیت سنت در مقام ثبوت ۳۵
- ۱-۲-۳-۲. تقسیمات سنت به اعتبارات گوناگون ۳۶
- ۱-۳-۳. عقل ۳۹
- ۱-۳-۳-۱. ارتباط مسأله «حجّیت عقل» و «قلمرو فقه» ۳۹
- ۱-۳-۳-۲. کاربردهای عقل در فقه ۴۰
- ۱-۳-۳-۳. آیا عقل به گسترش شریعت و نظام فقهی کمک می‌کند؟ ۴۱
۲. فصل دوم: فقه و احکام اجتماعی ۴۵
- ۱-۲-۱. مقدمه ۴۶
- ۱-۱-۲. چستی حکم فقهی ۴۷
- ۱-۱-۲-۱. تعریف مشهور متقدمان از حکم ۴۷
- ۱-۱-۲-۲. تعریف متأخران از حکم ۴۸
- ۱-۱-۲-۳. معنای مورد نظر در تحقیق جاری ۴۸
- ۲-۲. امکان سنجی فراگیری فقه نسبت به همه احکام اجتماعی با توجه به ۴۹
- ۱-۲-۲. حکم تکلیفی، وضعی و برخی اختلافات ۴۹
- ۲-۲-۲. ارتباط سنجی تقسیم احکام تکلیفی با مسأله قلمرو فقه ۵۰
- ۲-۲-۳. خاستگاه تقسیم حکم تکلیفی ۵۱
- ۲-۲-۴. تأمل در ماهیت اباحه ۵۲
- ۱-۴-۲-۲. نظریه امام خمینی: اثبات خلأ تشریحی ۵۲
- ۲-۴-۲-۲. نظریه محقق اصفهانی (ره): جعل اباحه در ترخیصات، لازمه‌ی رحمت الهی ۵۳
- ۵-۲-۲. بررسی قاعده «عدم خلوّ الواقعة عن الحکم» (شمول تشریح بر همه وقایع زندگی) ۵۵
- ۱-۵-۲-۲. دلیل عقلی: لطف و حکمت الهی ۵۵
- ۲-۵-۲-۲. دلیل نقلی: روایات کافی ۵۷
- ۳-۲. تقسیم احکام به ثابت و متغیر و تأثیر آن در گستره فقه اجتماعی ۶۱
- ۱-۳-۲. مفهوم شناسی حکم ثابت و متغیر ۶۲
- ۲-۳-۲. معیارهای ثابت و تغییر احکام ۶۳
- ۱-۲-۳-۲. ثبات و تغییر به مثابه رمز سازگاری دین جاوید با تغییرات زندگی بشر ۶۴

۶۴ ۲-۲-۳-۲. منصوبیت
۶۵ ۳-۲-۳-۲. اولی یا ثانوی بودن
۶۶ ۴-۲-۳-۲. ولایی بودن
۶۶ ۵-۲-۳-۲. ملاکهای موضوع شناختی
۶۷ ۶-۲-۳-۲. ثبات و تغییر به مثابه الگوی تعیین قلمرو فقه
۶۹ ۳-۳-۲. اصل اولی در ثبات و تغییر احکام
۷۱ ۱-۳-۳-۲. روایات باب
۷۲ ۲-۳-۳-۲. اطلاق مقامی
۷۲ ۳-۳-۳-۲. اطلاق مقامی با توجه به ارتکاز ذهنی عرف مخاطب پیامبر(ص)
۷۳ ۴-۳-۳-۲. نقد و بررسی
۷۵ ۴-۲. احکام مولوی و ارشادی و قلمرو فقه اجتماعی
۷۸ ۱-۴-۲. تفکیک ارشادی و مولوی به ملاک دنیوی یا اخروی بودن
۸۱ ۲-۴-۲. تفکیک به ملاک وجود انگیزه ارشاد و دستگیری شارع از بندگان
۸۴ ۳-۴-۲. تفکیک به ملاک دریافت پیشینی عقل
۸۶ ۵-۲. تقسیم احکام به ولایی و تشریحی و حضور فقه در اجتماع
۸۹ ۶-۲. تقسیم احکام به امضایی و تأسیسی
۹۵ ۳. فصل سوم: فقه و موضوعات اجتماعی
۹۶ ۱-۳. مقدمه
۹۸ ۲-۳. موضوع شناسی در فقه
۹۹ ۱-۲-۳. تعریف موضوع و اصطلاحات همسو
۱۰۱ ۲-۲-۳. فقه و دخالت در تعیین مصداق خارجی
۱۰۴ ۳-۲-۳. تعیین قلمرو فقه بر اساس تقسیم موضوعات فقهی
۱۰۴ ۱-۳-۲-۳. موضوعات قضایی و حکومتی
۱۰۵ ۲-۳-۲-۳. موضوعات مخترع شرعی
۱۰۵ ۳-۳-۲-۳. موضوعات مستنبط شرعی
۱۰۷ ۴-۳-۲-۳. موضوعات عرفی محض
۱۱۲ ۳-۳. قلمرو فقه در موضوعات اجتماعی
۱۱۳ ۱-۳-۳. اهداف دین و قلمرو موضوعی فقه اجتماعی

- ۱۱۳.....۱-۱-۳-۳. رویکرد حداقلی مبتنی بر ادله قرآنی.....
- ۱۱۴.....۱-۱-۳-۳. ادعای نخست: بر اساس آیات قرآنی خدا و آخرت تنها هدف رسالت انبیاء است...۱۱۴
- ۱۲۰.....۲-۱-۳-۳. ادعای دوم: آمار آیات الاحکام ثابت می‌کند که مسائل اجتماعی از اهداف دین نیست...۱۲۰
- ۱۲۲.....۳-۱-۳-۳. ادعای سوم: آیات قرآن تکالیف دینی را تنها برای آخرت می‌داند.....۱۲۲
- ۱۲۵.....۲-۱-۳-۳. رویکرد حداقلی مبتنی بر دلیل اخلاقی و عقلانی.....۱۲۵
- ۱۲۵.....۱-۲-۳-۳. ادعای نخست: تقابل توسعه و ارزش‌های اسلامی.....۱۲۵
- ۱۲۸.....۲-۲-۳-۳. ادعای دوم: اگر آخرت نبود تکلیف هم نبود.....۱۲۸
- ۱۳۰.....۲-۳-۳. برهان ضرورت وجود دین.....۱۳۰
- ۱۳۱.....۱-۲-۳-۳. نیاز به قانون.....۱۳۱
- ۱۳۲.....۲-۲-۳-۳. نیاز به شریعت.....۱۳۲
- ۱۳۳.....۳-۳-۳. دلیل انتظار بشر از دین.....۱۳۳
- ۱۳۴.....۱-۳-۳-۳. نقد و بررسی دو استدلال مذکور و بیان نظریه مختار.....۱۳۴
- ۱۳۷.....۲-۳-۳-۳. امکان جعل قانون برای موضوعات جزئیة.....۱۳۷
- ۱۴۱.....پی نوشت‌های فصل سوم:.....۱۴۱
- ۱۴۳.....نتایج تحقیق.....۱۴۳
- ۱۴۶.....منابع.....۱۴۶
- ۱۵۴.....نمایه.....۱۵۴

۱. فصل اول: مفاهیم و کلیات

۱-۱. مباحث واژگانی

در اینجا تنها به شرح واژگانی خواهیم پرداخت که در سرتاسر تحقیق بدانها نیازمندیم، اما کلیدواژه‌هایی که تنها در یک بخش یا یک فصل خاص اهمیت داشته‌اند، در همان بخش مطرح شده است. واژگانی که در این فصل به تعیین مراد از آنها پرداخته ایم عبارتند از: «دین اسلام»، «شریعت» و «فقه». اما واژگانی چون «حکم» و «موضوع» را در فصول مربوطه معناشناسی نموده‌ایم.

۱-۱-۱. تعیین مراد از دین اسلام

۱-۱-۱-۱. معنای واژه دین در لغت و استعمالات آن در قرآن کریم

لغت‌شناسان معانی مختلفی را برای واژه دین بر شمرده‌اند که از آن جمله «جزاء»، «اطاعت» و «عادت» است.^۱

صاحب مقائیس، دین را به معنای فرمان‌بری و اطاعت می‌داند.^۲

به نظر می‌رسد بخش قابل توجهی از استعمالات قرآنی واژه دین را می‌توان به همین معنا بازگرداند.

در برخی از آیات دین به همان معنای اطاعت و خضوع و انقیاد و تسلیم است. مانند آیات ذیل:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ»^۳

«هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»^۴

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ.»^۵

«قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي.»^۶

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ.»^۷

«وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ.»^۸

۱. محمد بن مکرّم ابن منظور، «مدخل دین»، *لسان العرب*، ج ۷، ص ۷۵۹-۷۶۰

۲. ابوالحسین احمدابن فارس بن زکریا، «مدخل دین»، *معجم مقائیس اللغة*، ج ۲، ص ۳۱۹

۳. مگر کسانی که توبه کردند و راه صلاح در پیش گرفتند و به خدا تمسک جسته و طاعت خود را برای خدا خالص نمودند. نساء(۴)، ۱۴۶

۴. اوست که زنده است و معبودی جز او نیست؛ پس او را در حالی که عبادت خود را ویژه او ساخته اید بخوانید و بپرستید. ستایش، همه از آن خدا پروردگار جهان‌هاست. غافر (۴۰)، ۶۵.

۵. بگو: من نیز چون شما فرمان یافته‌ام که خدا را -در حالی که عبادتم را ویژه او ساخته‌ام- بپرستم. زمر (۳۹)، ۱۱.

۶. بگو: من فقط خدا را می‌پرستم، در حالی که عبادتم را ویژه او ساخته‌ام. زمر (۳۹)، ۱۴.

۷. ما این کتاب را که سراسر حق است به سوی تو فرو فرستادیم و در آن به یکتاپرستی فرمان دادیم؛ پس خدا را در حالی که عبادت خود را ویژه او ساخته ای پرستش کن. زمر (۳۹)، ۲.

۸. و آنچه در آسمانها و زمین است از اوست و طاعت نیز پیوسته از آن اوست، پس آیا از غیر خدا پروا می‌دارید؟

نحل (۱۶)، ۵۲. و نیز بنگرید: محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱۲، ص ۲۷۰، و ج ۱۰، ص ۱۳۱

در تمام موارد فوق، واژه دین ظهور در معنای اطاعت و خضوع و تذلل دارد. گاهی اوقات واژه دین در مورد «سبب اطاعت» استعمال می‌شود. اگر همراه با یک دستور و برنامه، پاداش و جزاء وجود داشته باشد، ملاک و سبب اطاعت در آن وجود دارد، اما اگر کیفر و پاداشی در کار نباشد، ملاک اطاعت در آن وجود ندارد. به همین مناسبت است که گاه کلمه دین گفته می‌شود، و معنای «جزاء» که سبب اطاعت است اراده می‌شود:

«أَنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ»^۱

احتمالاً در این آیه دین به معنای مجازات است و به همین دلیل است که قرآن قیامت را یوم‌الدین می‌نامد.^۲ گاهی اوقات به جای این که واژه دین درباره خود تذلل و اطاعت به کار رود، در مورد «موضوع» اطاعت و انقیاد استعمال می‌شود، یعنی درباره «ما یدین به» که همان «قانون و شرع» است استعمال می‌شود، به این معنا که وقتی انسان می‌خواهد خدا را اطاعت کند، این اطاعت باید به یک چیزی تعلق بگیرد و در یک قالبی جلوه نماید، آن مجموعه که موضوع اطاعت انسان از خدا قرار می‌گیرد، دین نامیده می‌شود. مانند آیه زیر:

«أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.»^۳

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحِ. وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا.»^۴

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.»^۵

شهید مطهری در تحلیلی معنانشناسانه، ریشه لغوی و تناسبات استعمالی واژه دین را اینگونه بیان فرموده‌اند: اصلاً دین همان معنای اطاعت و خضوع و تذلل است، منتها گاهی به نفس اطاعت و تذلل گفته می‌شود، گاهی به موضوع اطاعت و تذلل گفته می‌شود و گاهی به سبب اطاعت و تذلل، یعنی چیزی که سبب می‌شود که انسان در مقابل حق اطاعت و تذلل کند و آن این است که هرکاری که برای حق انجام بدهد، چه خوب چه بد، نتیجه‌اش را در نزد او می‌گیرد.^۶

۱. ذاریات (۵۱)، ۵ و ۶.

۲. محمد حسین طباطبایی، همان، ج ۱، ص ۲۲؛ ج ۱۵، ص ۹۵ و ص ۲۸۵؛ ج ۱۷، ص ۱۳۰ و ۲۲۶؛ ج ۱۹، ص ۱۲۶؛ ج ۲۰، ص ۹۷ و ۳۲۱

۳. مائده (۵)، ۳.

۴. نصر (۱۱۰)، ۱ و ۲.

۵. آل عمران (۳)، ۱۹.

۶. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۵، ص ۹۶۶

طبعا در این پایان‌نامه نیز ما با دین به معنای اطاعت و یا جزاء کاری نداریم، بلکه آنچه مد نظر ماست همین معنای سوم است،^۱ یعنی دین به معنای برنامه و دستوراتی که انسان از آنها اطاعت می‌کند تا خدای خود را اطاعت نموده باشد. به نظر می‌رسد از بیانات گذشته وجه مناسبت معنای اولیه دین یعنی اطاعت و انقیاد، با معناهایی مثل «برنامه زندگی» و «سنة الحیاة» و یا «اصول فکری و رفتاری»^۲ روشن می‌شود.

نکته دیگر این که در ادبیات قرآن ما با دو گونه دین مواجه هستیم: «دین حق» و «دین باطل»

«وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ.»^۳

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ.»^۴

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ.»^۵

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِي دِينِي.»^۶

آنچه در این فصول درباره دین مطرح می‌گردد، و تعاریفی که از قرآن درباره این مفهوم برداشت می‌شود، معطوف به دین حق است، نه دین باطل.

۱-۱-۲. دین یا ادیان؟

قرآن همیشه واژه دین را به صورت مفرد استعمال می‌کند و هیچ گاه از تعبیر «ادیان» استفاده نکرده است. این نکته بدان جهت است که از نظر قرآن دین همه پیامبران یکی است. این دین واحد، با توجه به ظرفیت مردم و دیگر زمینه‌های لازم، در هر زمانی به‌اندازه درک و فهم فرزندان آن زمان ابلاغ شده است. آنچه متفاوت بوده «شریعت‌ها» ست که حاوی یک سری دستورات فرعی هستند.^۷

قرآن نام آن دین واحد را «اسلام» می‌گذارد:

انَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.^۸

۱. پی نوشت ۱، پایان فصل اول، ص ۴۲.

۲. «أنه ليس الدين إلا سنة الحياة والسيبيل التي يجب على الانسان أن يسلكها» (محمد حسين طباطبائي، الميزان، ج ۱۶، ص ۱۸۷)

«الدين ای الاصول العلمية والسنن والقوانين العملية...» (همان، ص ۲۰۲) «دين در اصطلاح قرآن همان روش

زندگی است که انسان گزیری از آن ندارد.» (همو، تعاليم اسلام، ص ۳۹)

۳. توبه (۹)، ۲۹.

۴. توبه (۹)، ۳۳؛ فتح (۴۸)، ۲۸؛ صف (۶۱)، ۹.

۵. غافر (۴۰)، ۲۶.

۶. کافرون (۱۰۹)، ۶.

۷. محمد حسين طباطبائي، الميزان، ج ۵، ص ۳۸۰-۳۸۲، و مرتضى مطهرى، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۷۹

۸. آل عمران (۳)، ۱۹.

ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً.^۱

و وصى بها إبراهيم بنبيه و يعقوب يا بنى إن الله اصطفى لكم الدين فلا تموتن إلا و أنتم مسلمون.^۲

از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که واژه دین آنگاه که به عنوان «مجموعه دستورات و قوانین الهی» به کار می‌رود، به حقیقتی اشاره دارد که همه پیامبران الهی یک صدا بشریت را به سمت آن دعوت می‌کرده‌اند، البته آن حقیقت به گونه تدریجی در قالب «شرایع» مختلف ابلاغ گردید تا اینکه در زمان خاتم الانبیاء دین به طور کامل در قالب شریعت خاتم به مردم ابلاغ گردید.

از دیدگاه قرآن، خصوصیت دین الهی این است که بر اساس فطرت و آفرینش تنظیم شده است. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۳

یعنی دینی که ما باید رو به سوی آن بنمائیم، دقیقاً همان حقیقتی است که طبیعت ما - که محصول آفرینش تغییر ناپذیر الهی است - ما را بدان سمت رهنمون می‌شود. اتفاقاً دلیل یکه بودن دین و عدم تعدد آن در طول زمان و در همه جغرافیای انسانی نیز همین ویژگی است؛ یعنی از آن جایی که دین بر اساس فطرت است، و خمیرمایه فطرت همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها یک چیز است، دین نیز تغییر پذیر نیست و تا انسان انسان است، دین نیز باقی است، مگر آن که روزی این انسان تبدیل به موجودی دیگر شده، انسانیت خود را از دست بدهد.^۴

۱-۱-۳. وجه تسمیه دین به اسلام

از آنچه گفته شد وجه تسمیه دین به «اسلام» نیز روشن می‌شود:

«دین، اسلام نامیده می‌شود، چرا که دربردارنده تسلیم بنده به اراده خداست. اراده‌ای که در قالب آفرینش انسان با آن ویژگی‌های خاص - نیازها و توانمندی‌ها - بروز کرده است»^۵

پس دین را اسلام می‌نامند، چون با پذیرش آن در واقع انسان پا در مسیری می‌گذارد که آفرینش پیش روی او گذارده است و بدان تسلیم می‌شود.

با توجه به آنچه گفته شد، قرآن کریم، آنگاه که واژه دین را به عنوان یک نوع روش برای زیستن بشر و مجموعه‌ای از دستوره‌های الهی استعمال می‌کند، نظر به آن بخش از فرامین الهی دارد که «فطری» و تغییر ناپذیر بوده و حد مشترک همه انبیاء الهی محسوب می‌شود.

۱. آل عمران (۳)، ۶۷.

۲. بقره (۲)، ۱۳۲.

۳. روم (۳۰)، ۳۰.

۴. محمد حسین طباطبایی، همان، ج ۱۶، ص ۱۸۶ و ۱۸۷؛ ج ۴، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۵. همان، ج ۱۶، ص ۲۰۲.

۱-۱-۱-۴. مراتب دین

واژه دین اسلام^۱ در عرف به سه معنا به کار می‌رود که هر یک در واقع درجه و رتبه‌ای از این دین است:

۱- اسلام به معنای «مجموعه‌ی متون مقدس مسلمین»، یعنی کتاب و سنت. به تعبیر دیگر مجموعه‌ی مکتوباتی که حکایت‌گر اقوال و افعال اشخاصی است که فوق سؤال و چون و چرا قرار دارند. این معنا برای شیعیان عبارت است از قرآن و مجموعه‌ی روایاتی که از معصومین (ع) در دست است.

۲- اسلام به معنای «مجموعه‌ی شرح‌ها و تجزیه و تحلیل‌هایی که در طول ۱۴۰۰ سال درباره اسلام شماره یک فراهم شده است.» این مجموعه توسط مفسران قرآن، شارحان احادیث، فیلسوفان و متکلمان، عارفان، عالمان اخلاق، فقهاء و اصولیون گرد هم آمده است. بنابراین مجموعه‌ی همه‌ی کتب، رسائل و مقالاتی که توسط علمای اسلام به دست ما رسیده، اسلام نامیده می‌شود. این اصطلاح را می‌توان اسلام درجه دو نامید.

۳- سومین اسلام، «اسلام در مقام عمل» است. یعنی مجموعه‌ی همه‌ی افعالی که همه‌ی مسلمین از آغاز تاکنون انجام داده‌اند، به علاوه‌ی همه‌ی اوضاع و احوالی که از آن افعال ناشی شده است.^۲ بر اساس این تقسیم، ما با سه نوع اسلام مواجهیم که با تعبیر اسلام یک، دو، و سه به آن‌ها اشاره شد. البته این مراتب با تعبیرات و بیانات مختلفی مثل: دین مُرسَل، دین مکتشف، دین نهادی،^۳ یا متن نخستین و متن دوم^۴ ارائه گردیده است.

به هر حال روشن است که در این تحقیق آنچه مد نظر ماست، همان اسلام درجه‌ی یک یا اسلام مرسل است. واژه‌ی ترکیبی «دین اسلام» مشیر به متون اصلی اسلام یعنی قرآن و سنت است، نه آنچه که بین مردم به صورت آئین گروهی نهادینه شده است، چه اینکه ممکن است بین این دو مقوله، تفاوت وجود داشته باشد.

۱-۱-۲. تعیین مراد از شریعت

۱-۲-۱-۱. شریعت در لغت

شریعت در اصل لغوی خود به معنای «راه آشکار» است که درباره «راه دسترسی به آب» در کناره

۱. روشن است که این تقسیم، مختص به اسلام نیست، بلکه می‌تواند هر دین و مذهب دیگری را هم شامل گردد.

۲. مصطفی ملکیان، «حوزه و دنیای جدید»، راه نو، ساول، ش ۱۳، ص ۱۹-۲۰

۳. مهدی هادوی تهرانی، مکتب و نظام اقتصادی اسلام، ص ۲۳

۴. محمد ارکون، «متن نخستین و متن دوم»، محمد مهدی خلجی، دانشگاه انقلاب، ص ۱۰۵-۱۰۷. (پی‌نوشت شماره ۲،

رودخانه‌ها استعمال می‌گردد.^۱ سپس این واژه از معنای «راه ورود به آب» استعاره گرفته شده و در معنای «راه و روش و آئین الهی» به کار رفته است.

۱-۲-۲. نسبت سنجی دین و شریعت

شاید در این مقام مهمترین نکته‌ای که نیازمند به شرح و بسط است، بازشناسی تفاوت میان «دین» و «شریعت» است. مرحوم علامه طباطبایی شرایع الهی را بر خلاف دین، مشترک بین همه انبیاء نمی‌داند. ایشان معتقد است اگرچه دین به عنوان یک حقیقت واحد نزد آدم (ع) تا خاتم (ص) وجود داشته است، اما شریعت همان بخشی از تعلیمات انبیاء است که حاوی آموزه‌هایی اختصاصی است و در طول زمان به فراخور ظرفیت مخاطبین انبیاء، تبیین شده و در شریعت خاتم به نهایت درجه تعالی و رشد و جامعیت خود رسیده است.^۲

سپس مرحوم علامه با اتکاء به همین تعریف، اصل «نسخ ناپذیری دین» و «نسخ پذیری شریعت» را مطرح فرموده است.^۳

مرحوم علامه معتقد است که شریعت اخصّ از دین است.^۴ البته دقت در بیانات ایشان نشان می‌دهد که این اعم بودن از جهت «پیروان» و مخاطبین است، نه به جهت «محتوا» و پیام. یعنی گستردگی و شمول دین از آن جهت نیست که مثلاً مشتمل بر مطالبی باشد که آن مطالب در شریعت نیست، بلکه دین از آن جهت فراگیر و اعم است که «برای همه» است، و شریعت از آن جهت اخصّ است که «برای امت یا پیامبر خاصی» است. در واقع از نگاه مرحوم علامه، در حیطه وحی الهی، دین متضمّن «ما به الاشتراک» همه انبیاء است و شریعت دربردارنده «ما به الامتیاز». البته دین سرچشمه و ریشه و مادر شریعت است و اگر دین همان مسیر رشد و کمال انسان باشد که متناسب با خلقت و فطرت اوست، شریعت هم مجموعه‌ای است که انسان‌ها را در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، به تناسب استعدادها و زمینه‌های متفاوتشان، به سمت دین سوق می‌دهد.^۵

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی، *مفردات ألفاظ القرآن*، ص ۴۵۰

۲. محمد حسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۵، ص ۳۸۱. «فكان الشريعة هي الطريقة الممهدة لأمة من الامم أو لنبی من الانبياء الذين بعثوا بها كشریعة نوح و شریعة ابراهيم و شریعة موسى و شریعة عيسى و شریعة محمد ص، و الدين هو السنة و الطريقة الإلهية العامة لجميع الامم»

۳. همان. «فالشريعة تقبل النسخ دون الدين بمعناه الواسع»

۴. «يستعمل الشريعة في معنى أخصّ من الدين» (همان، ص ۳۸۰)، «أنّ الشريعة أخصّ معنى من الدين» (همان، ص ۳۸۱)، «أنّ الدين في عرف القرآن أعمّ من الشريعة» (همان، ص ۳۸۲)

۵. همان. «فالله سبحانه لم يتعبّد عباده ألاً لدين واحد، و هو الاسلام له، ألاً أنه سلك بهم لتبیل ذلك مسالك مختلفة و سنّ لهم سنناً متنوّعة علی حسب اختلاف استعداداتهم و تنوّعها»

از آنچه گفته شد معلوم می‌شود سخن زیر به عنوان طرح اشکال بر نظریه صاحب‌المیزان، قابل تأمل است: «اخص بودن شریعت از دین، تعدد شرایع و پذیرش نسخ، در شریعت غیر جامع است و گرنه آنجا که صحبت از شریعت جامع (شریعت محمد (ص)) است، یکسانی شریعت و دین و غیر قابل نسخ بودن قطعی است»^۱

عنایت به معنای اخص بودن شریعت در کلام علامه طباطبایی، وجه ملاحظه در سخن فوق را معلوم می‌نماید؛ از نظر صاحب‌المیزان، بین «جامعیت» یک شریعت و اخص بودن آن هیچ منافاتی وجود ندارد، بلکه شریعت هر چقدر هم که جامع باشد، باز هم برای امت و گروه خاصی است، اما دین بین همه امم و شرایع یکسان است.

نکته دیگر این که علامه طباطبایی در مقام بیان وجود نسخ در شریعت، مثالی را انتخاب کرده‌اند که دقیقاً از خود شریعت اسلام است، بنابراین دعوی نسخ در شریعت اسلام به معنای نسخ «در شریعت اسلام» است، نه نسخ شریعت اسلام به وسیله شریعتی دیگر.^۲

مرحوم محمد تقی شریعتی با اذعان به وحدت دین و تعدد شرایع، دین فطری را همان چیزی دانسته‌اند که امروزه ما آن را «اصول دین» می‌نامیم و شریعت را هم همان احکام عملی و دستورهای اخلاقی و اجتماعی تلقی کرده‌اند و وجه تسمیه شریعت به این نام را این گونه بیان کرده‌اند که همان طوری که شخص با پیمودن «راه آب»، به «آب» می‌رسد و تشنگی ظاهری‌اش را رفع می‌کند، از پیمودن مسیر «شریعت» نیز به «دین» می‌رسد و حیات معنوی‌اش را تجدید می‌کند.

دین، ایمان به مبادی غیبی است و تمام پیامبران مردم را به آن دعوت فرموده‌اند و هیچ اختلافی در این اساس میانشان نیست، ولی شریعت عبارت از احکام و دستورها و عبادات و اخلاقیاتی است که هر پیغمبری می‌آورد و شریعت هر پیغمبر بر حسب مقتضیات زمان و مکان و امت و قوم او با شریعت دیگری فرق دارد. ما که گفتیم که دین فطری است، مقصود ما اساس اعتقادات و اصول دیانات است...^۳

علیرغم جستجویی که به عمل آمد، تاکنون ندیدیم علامه طباطبایی در جایی شریعت را به صورتی روشن تعریف نموده باشد، اما با توجه به نکاتی که ایشان درباره شریعت و تفاوت آن با دین بیان نموده است، می‌توان گفت اگر تحلیل ایشان با مفهوم‌شناسی مرحوم شریعتی کاملاً منطبق نباشد، لااقل با آن قرابت دارد.

۱. ابوالقاسم علی‌دوست، فقه و عرف، ص ۷۶

۲. محمد حسین طباطبایی، همان

۳. محمد تقی شریعتی، مجموعه آثار، ج ۳، (دین)، ص ۴۷

با عنایت به همین تحلیل است که بر خلاف آنچه برخی محققین گفته‌اند، نمی‌توان واژگان دین و شریعت را در ادبیات قرآنی یکسان دانست.^۱

در تحقیق جاری ما به این تفاوت‌های دقیق که در ادبیات قرآن به چشم می‌خورد، نظری نداریم،^۲ اما به هر حال این بدان معنا نیست که تعبیری مثل شریعت و دین را نابجا و در محل یکدیگر استعمال نماییم.

۱-۱-۳. تعیین مراد از فقه

۱-۳-۱. فقه در لغت و اصطلاح

دانشمندان علم لغت، فقه را به معنای «علم و فهم» دانسته‌اند.^۳ این واژه در مرحله بعد به معنای «علم دین» به کار رفته است،^۴ و به تعبیر ابن فارس: «فقه پس از اطلاق بر هر نوع آگاهی، به علم به شریعت اختصاص یافت، و به همین دلیل به کسی که حلال و حرام را می‌شناخت، فقیه گفته می‌شد.»^۵

در قرآن کریم و روایات نیز واژه فقه فراوان به کار رفته است که گذشته از اختلافاتی که درباره معنای آن وجود دارد، به نظر می‌رسد استعمال قرآنی این واژه همسان با همان معنای لغوی است.^۶ البته چون اکنون ما نه با معنای لغوی و نه با معنای قرآنی و روایی این واژه کاری نداریم، سراغ سومین معنای فقه، یعنی فقه در اصطلاح می‌رویم.

این مفهوم، همان معنایی است که در مقابل سایر شعب علوم اسلامی قرار دارد. فقه در این صورت غیر از اخلاق، اصول عقاید، تفسیر، حدیث و بقیه شاخه‌های علوم اسلامی است و به این معنا با «احکام شرعی» انطباق پیدا می‌کند:

«العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة عن ادلتها التفصیلیة»^۷

۱. مراجعه شود به پی‌نوشت شماره ۳، در پایان فصل اول، ص ۴۳.

۲. چه اینکه خود علامه طباطبایی نیز مکرراً واژه دین و شریعت را به یک معنا استعمال نموده و از آن «مجموعه آن چه که پیامبر خاتم ابلاغ کرده است» را اراده نموده است. طباطبایی، *بررسی‌های اسلامی*، ج ۱، ص ۸۱-۸۲، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۷. اساساً در اصطلاح رایج، دین و شریعت به معنایی یکسان استعمال می‌شوند.

۳. ابوالحسین، احمد بن فارس زکریا، همان، ج ۴، ص ۴۴۲؛ محمد بن مکرّم ابن منظور، همان، ج ۱۳، ص ۵۲۲؛ احمد بن محمد فیومی، *مصباح المنیر*، ج ۲، ص ۴۷۹.

۴. خلیل بن احمد فراهیدی، *العین*، ج ۳، ص ۳۷۰؛ محمد بن مکرّم ابن منظور، همان.

۵. ابوالحسین احمد بن فارس زکریا، همان.

۶. فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۳، ص ۱۲۱، ج ۴، ص ۴۸۸، ج ۵، ص ۲۸۸، ج ۶، ص ۶۴۴ و ۷۶۳ و...

۷. حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، *تحریر الاحکام*، ج ۱، ص ۳۱؛ محمد بن مکیّ عاملی، *القواعد و الفوائد*، ج ۱، ص ۳۰؛ حسن بن زین الدین عاملی، *معالم الدین*، ج ۱، ص ۹۰.

یعنی فقه علم مجموعه احکام شرعی است که با تلاش فقیه از منابع و مستندات فقهی استخراج شده است. با توجه به قیود مذکور، این علم شامل احکام ضروری دین، احکام عقلی محض، و احکامی که به سبب تقلید به شرع منتسب شده است، نمی‌شود. تعبیر احکام نیز اعم از احکام تکلیفی و وضعی، و واقعی و ظاهری است.

البته روشن است که واژه فقه نیز مانند بسیاری از دیگر علوم دارای دو کاربرد است؛ در یک کاربرد به مجموعه مسائل و گزاره‌های موجود در آن علم، فقه گفته می‌شود، مانند این تعبیر: «علم فقه» و در استعمال دیگر به فهم و علم به این مجموعه، فقه گفته می‌شود که این اصطلاح در تعریف مشهور دیده شد.

۱-۳-۲. جایگاه‌شناسی تعریف فقه

در باب مفهوم شناسی «دین» و «فقه» یک اشکال مهم وجود دارد که بدون پاسخ به آن، این تعاریف از اعتبار برخوردار نخواهد بود. پرسش این است که مفهوم شناسی فقه جزء متن مسأله قلمرو فقه است یا مبادی تصویری آن؟ به تعبیر دیگر، تا زمانی که قلمرو فقه معین نشود، امکان ارائه تعریفی دقیق از فقه وجود ندارد و مسأله گستره فقه، دقیقاً پاسخ به این پرسش است که: «فقه چیست؟» نمی‌توان موضوع فقه را بدون برداشت مشخصی از قلمرو فقه، تعیین کرد.^۱

تعریف دین بر حسب صناعت، از مسائل بحث انتظار بشر از دین خواهد بود، نه از مبادی تصویری آن. توضیح اینکه بدون اتخاذ نظر در باب مسائلی که انتظار ما را از دین تعیین می‌کند نمی‌توانیم دین را تعریف کنیم.^۲

کسانی که این اشکال را وارد می‌دانند، برای حل این مشکل و پیش رفتن تحقیقات، راهی جز پرهیز از «تعریف فقه» و روی آوردن به «تعیین مراد از آن» پیشنهاد نمی‌دهند. بر اساس نظر ایشان محقق باید به جای آن که در صدد تعریف بر آید، سعی کند منظور و مراد خود را مشخص کند، چرا که اموری مثل دین و فقه ابتدائاً قابل تعریف نیستند.

اما به نظر ما پاسخ این اشکال روشن است. صرف نظر از این مطلب که اشکال مذکور اگر پذیرفته شود بر بسیاری از علوم دیگر نیز وارد خواهد بود، برای تعریف فقه -و هر علم دیگری- می‌توان به بیان «موضوع» اکتفاء کرد، بدون آن که نیازی به تعیین قلمرو باشد. مثلاً می‌توان گفت: موضوع علم فقه «احکام» است، اما این پرسش که آیا فقه علاوه بر احکام فردی، متضمن احکام اجتماعی نیز هست یا نه؟ و پرسش‌هایی از این قبیل، باید به صورت جداگانه بررسی شود و پاسخ ندادن به آنها

۱. علی عابدی شاهرودی و دیگران، *گفت و گوهای فلسفه فقه*، ص ۱۵

۲. محمد امین احمدی، *انتظار بشر از دین*، ص ۲۴

هیچ مانع و محذوری را برای تعیین موضوع فقه ایجاد نمی‌کند. به تعبیر دیگر، در تعریف فقه، موضوع این علم به صورت «مجمّل» اخذ شده است، و اینکه دقیقاً دامنه این موضوع تا کجاست، بستگی به بیان «تفصیلی» دارد که در جای خود باید مورد بررسی قرار گرفته و تبیین گردد.

۱-۳-۳. فقه تاریخی یا فقه معیاری؟

پرسش دیگر این است که در مسأله قلمرو فقه منظور ما از فقه چیست؟ آیا باید نگاهی تاریخی داشته باشیم و فقه را «آنگونه که هست» ببینیم، بدین معنا که قلمرو آنچه که فقهاء تاکنون در متون فقهی نوشته‌اند چیست؟ فقه موجود چه مسائلی را پاسخ می‌دهد و دامنه‌ی آن تا کجاست؟ یا آنکه منظور از فقه، فقه «آنگونه که باید باشد» است؟ یعنی قلمرو فقه تا کجا باید باشد؟ یعنی فقه چه مسائلی را می‌تواند پاسخ دهد؟ برخی در این زمینه معتقدند:

با توجه به قلمرویی که در تاریخ برای علم فقه درست شده است، می‌توان مشخص کرد که قلمرو فقه این است، و گرنه به هیچ وجه نمی‌توان مثل سایر علوم، به صورت نظری برای علم فقه قلمرو تعیین کرد. البته بعد از اینکه کلّ گسترش تاریخی آن را در نظر گرفتیم، می‌توانیم برای آن، قلمرو مشخص کنیم.^۱

درباره صحّت و سقم این ادعا به زودی در فصل مربوط به روش تحقیق - سخن خواهیم گفت.

۱-۲. امور مقدماتی

پس از تبیین حدود و صغور مفاهیم کلیدی تحقیق، بیان مسأله‌ی تحقیق با لغزش‌های کمتری صورت می‌پذیرد. در فصل جاری پس از بیان مسأله، به ضرورت طرح، پیشینه و روش تحقیق در این مسأله خواهیم پرداخت. بنابراین آنچه مباحث این فصل را به یکدیگر پیوند می‌دهد، ارتباطی است که این مباحث با «مسأله‌ی تحقیق» دارد. در پایان این فصل، ساختار منطقی تحقیق، و مسائلی که باید مورد مطالعه و بررسی قرار بگیرند، تبیین شده است.

۱-۲-۱. طرح مسأله

از آنجایی که سؤال از قلمرو دین، بر پرسش از قلمرو فقه «تقدم رتبی» دارد، برای روشن شدن جغرافیای بحث در مسأله‌ی قلمرو فقه، علاوه بر تبیین مسأله قلمرو فقه، تشریح نسبت آن با مسأله‌ی قلمرو دین نیز لازم است. بنابراین هم به شرح مسأله مورد نظر در تحقیق جاری خواهیم پرداخت، و هم نسبت آن را با مسأله‌ی قلمرو دین خواهیم سنجد.

«قلمرو دخالت دین در زندگی انسان چیست؟» پرسش این است که حد و مرز دین و گستره‌ی تعالیم آن چیست و اینکه دین در چه زمینه‌هایی پیام و توصیه و دخالت دارد و در کدام دسته از مسائل ما را

۱. علی عابدی شاهرودی و دیگران، همان، ص ۶۳